

رو سینه را چون «سینه»ها...

(درنگی ناگزیر در بیتهای از دیوان کبیر)

جویا جهانبخش

پژوهشگر حوزه ادبیات و دین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ

یکی از معروفترین غزلهای دلاویز و شکرریز پیر هژیر روشن‌ویر بلخ، مولانا جلال‌الدین (۶۰۴ - ۶۷۲ هـ.ق.)، این غزل شورانگیز است:

حیلَت رَهَا كُنْ عَاشِقًا! دِيوَانَهُ شَو! دِيوَانَهُ شَو!
وَ اَنْدَرِ دِلِ اَنْشِ دَرَا، پَرَوَانَهُ شَو! پَرَوَانَهُ شَو!
هَمْ خَوِيْشِ رَا بِيْگَانَهُ كُنْ، هَمْ خَانَهُ رَا وِيرانَهُ كُنْ،
وَ اَنْگَهُ بِيَا، بَا عَاشِقَانِ، هَمْ خَانَهُ شَو، هَمْ خَانَهُ شَو
رَو، سِيْنَهُ رَا چَوْنِ سِيْنَهُهَا، هَفْتِ اَبِ شَو اَز كِيْنَهُهَا
وَ اَنْگَهُ شَرَابِ عِشْقِ رَا، پِيْمَانَهُ شَو، پِيْمَانَهُ شَو
بَا يَدِ كِه جُمَّلَهُ جَانِ شَوِي، تَا لَاقِي جَانانِ شَوِي
گَر سَوِي مَسْتانِ مِي رَوِي، مَسْتانَهُ شَو، مَسْتانَهُ شَو
آن گَوْشَوَارِ شَاهِدَانِ هَمْ صُحْبَتِ عَارِضِ شُدَهُ
آن گَوْشِ وَ عَارِضِ بَا يَدَتِ، دُرْدَانَهُ شَو، دُرْدَانَهُ شَو
چَوْنِ جَانِ تَو شُدِ دَرِ هَوَا، ز اَفْسانَهُ شِيْرِيْنِ مَا
فَانِي شَو وَ چَوْنِ عَاشِقَانِ، اَفْسانَهُ شَو، اَفْسانَهُ شَو
تَو لَيْلَةِ الْقَبْرِ، بَرُو، تَا لَيْلَةِ الْقَدْرِ شَوِي



چون قَدَر مَر أرواح را کاشانه شو، کاشانه شو
 اندیشه‌ات جایی رَوَد، وانگه تو را آنجا کَشَد
 ز اندیشه بُگَدَر چون قَضَا، پیشانه شو، پیشانه شو
 قَفلی بُود مَبِل و هَوَا، بِنَهاده بَر دلهایِ ما
 مِفْتاح شو؛ مِفْتاح را، دَنَدانه شو، دَنَدانه شو
 بِنِواخت نورِ مُصْطَفی، آن اُسْتَن حَنَانه را
 کَمْتَر ز چوبی نیستی؛ حَنَانه شو، حَنَانه شو
 گوید سَلیمان مَر تو را: بِشَنو لِسَان الطَّیْر را
 دامی و مَرغ از تو رَمَد؛ رَو، لانه شو، رَو، لانه شو
 گر چهره بِنماید صَنَم، پُر شو ازو چون آینه
 وَر زُلف بُگَشاید صَنَم، رَو، شانه شو، رَو، شانه شو
 تا کی دوشاخه چون رُحی؟، تا کی چو بَبْدَق کَم تکی؟
 تا کی چو فَرزین کَز رَوی؟، فَرزانه شو، فَرزانه شو
 شُکرانه دادی عِشَق را، از تُخَفه‌ها و مال‌ها؛
 هَل مال را!، خود را بَدَه؛ شُکرانه شو، شُکرانه شو
 یک مُدَّتی اَرکان بُدی، یک مُدَّتی حَبِوان بُدی

یک مُدَّتی چون جان شدی، جانانه شو، جانانه شو

ای ناطقه! بر بام و در، تا کی رَوی؟!، در خانه پَر

نُطقِ زَبان را ترک کن، بی چانه شو، بی چانه شو^۱

این غَزَل در میانِ دوستدارانِ شِعْرِ پارسی، از خاص و عام، آوازه‌ای بُلند یافته است؛ خاصه از آن روی که تنی چند از خوانندگانِ بنامِ آواز و خُنیاگسترانِ روزگارِ ما، آن را بارها و بارها به ضیافتِ سامِعَه جامعه برده و بارامشگری‌ها و سازندگی‌های گونه‌گون به خُرد و کلان و پیر و جوان شَنوانیده‌اند.

در این غَزَل پُرهای و هوی، چونان بسیاری از دیگر غَزَلهای مولانا جلال‌الدین، جایگاهی است سزای درنگیدن؛ و از آن جمله، این بیت که می‌فرماید:

رَو، سینه را چون سینه‌ها، هفت آب شو از کینه‌ها

وانگه شرابِ عشق را، پیمانه شو، پیمانه شو

«رَو، سینه را چون سینه‌ها، هفت آب شو از کینه‌ها» یعنی چه؟ ... در «سینه» یِ نَحْسَتِ اِبهامی نیست؛

این «سینه»، همان «صَدْر» مُخاطَب است که عَلی‌المَفروض جایگاهِ دِل و عَوَاطِف و اِحْسَاساتِ اوست؛

مولوی او را به فُروشِستَن این «سینه» از کینه‌ها فرامی‌خواند؛ و این، مَضمونِ زَبانزد و شناخته‌ای

است در میانِ پارسی‌زبانان. ... وانگهی، «چون سینه‌ها» یعنی چه؟ ... این «سینه‌ها» که مُخاطَب باید

«سینه»ی خود را چونان آنها فُروشید و پاک سازد، کدامند؟

پاسخ روشن و قاطع بدین پُرسش، چندان آسان نیست؛ و اندک‌شمار نیافته‌ام آن اَدب‌دوستان

و شِعرخوانان را که در برابر این پُرسش فُرومانده‌اند، و النهایه، جُز نَسج‌الْحیالی بر پُرسنده عَرَضه

نداشته‌اند.

نمی‌دانم چرا آنان که در گزارشِ غَزَلهای مولوی، خامه بر نامه نهاده‌اند و مَن‌بنده آثارشان را

دیده‌ام (و لابد آثاری نیز هست که ندیده باشم)، به اِیضاحِ این «سینه‌ها» اِهْتِمامی نَکَرده‌اند.^۲

نمونه را:

اُستادِ فُروزانِ یاد، روانشادِ بَدیع‌الزَّمانِ فُروزانفَر - طابَ ثَراه - در «فَرهَنگِ نَوادِرِ لُغات و تَعبیرات و

مُصطَلحات» دیوانِ کَبیر (که خود از نَفائِسِ تَالیفِ آن بزرگ در شُمار است و بر فَوایدِ جَلیلِ بی‌بَدیل

اِشْتِمال دارد)، دربارهٔ «سینه»، توضیحی که به کار این مقام بیاید، مَرقوم نَفرموده است.^۳

اُستادِ سَخندانِ مَعْظَم، آقایِ دَکترِ مُحَمَّدِرِضا شَفیعِی کَدکنی - دامَ عَلاه - که تاکنون دو سه

گَزیده از غَزَلهایِ دیوانِ کَبیر ترتیب داده‌اند، در این بیت - تا آنجا که راقم این سَطرها دیده است -

تنها «هفت آب شو» را اِیضاح فرموده‌اند.^۴

آقایِ دَکترِ توفیقِ هـ سُبحانی - زیدِ عِزّه - نیز که سالهاست توفیقِ اِشْتِغال به تَصحیح و توضیح

و نَشْر آثارِ مولوی و مولویه دارند، در توضیحاتی که بر دیوانِ کَبیر مَرقوم داشته‌اند، در این بیت، تنها

«هفت آب شو» را توضیح داده‌اند.^۵



استاد بهاء‌الدین خرمشاهی - مَدُّ ظِلَّةِ الْعَالِي - هم، در برگزیده مشروحشان از دیوان کبیر، تنها «هفت آب شو» را توضیح داده‌اند، لیک مبسوط؟

حدس این دانش آموز - عَفَا اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ - آنست که مقصود از «سینه»، در این «سینه‌ها»ی دُوم، شیئی باشد صِیقَلی و زُدوده و پاکیزه از جنس فلز، مانند سینی صِیقَلی، آینه جَلَادَة فِلْزِی و ...
 اما این را، سوای مَنَاسَبَت با سیاقِ سَخْن، از کُجا عَرَض می‌کنم؟
 گویا در زبانهای ایرانی، ریشه کهنی هست که واژه «سینه» در معنای پیشنهادی ما، بدان باز تواند گشت و حتی ای بسا که واژه «سینی» هم.
 بیائید کتابی چند را با هم ورق بزنیم:

در پاره‌ای از فرهنگهای قدیم، واژه «ستی» به معنای «فولاد و آهن»^۷ یا «آهنی سخت همچو پولاد»^۸ آمده است؛ و از جمله، این بیت ابوشکور بلخی را گواه این واژه گرفته‌اند:

زمین چون ستی بینی و آب رود

بگیرد فراز و بیاید^۹ فرود^{۱۰}

همچنین واژه «ستی» به معنای «نوعی از نیزه و سنان»^{۱۱} هم مذکور گردیده است.
 بعضی را ئمندان گفته‌اند که باحتمال این «ستی»، مُصَحَّف «سنی» باشد که به معنای «آهن و فولاد» در فرهنگها مذکور است، و باز باحتمال از ریشه اوستایی «snaithish» (آزار جنگ) باشد^{۱۲}.
 یکی از معانی خود واژه «سینی» که در بعضی فرهنگهای فارسی از جمله بَرهَانِ قَاطِعِ مَسْطُور است، «ریم آهن» است^{۱۳}. افزون بر این، واژه «سنی»، هم به عنوان مُخَفَّف «سینی» (خوانی که از زر و سیم

و مِس و برنج سازند) و نیز به معنای «ریم آهن» آمده است.^{۱۴}

پیوند میان «سینی» و «سینی» به معنای «ریم آهن» با ریشه‌های باستانی و لغات زبانه‌های ایرانی، قابل پیجویی است.^{۱۵}

و از همینجا منبده اجازه می‌خواهم تا این پندار بعضی فضلا را هم که واژه «سینی» را با «صینی» و «چینی» مربوط می‌دانند،^{۱۶} مشکوک بدانم^{۱۷} و کاربرد «چینی» را هم به معنای «سینی»^{۱۸}، از نوع واژه‌پردازی‌ها و اشتقاق‌سازی‌های پسینیان احتمال دهم و حتی بعید ندانم کاربرد «چینی» به جای «سینی»، اگر از مقوله دگرگونی آوایی نباشد (که البته محتمل است که باشد)، از جنس اجتهادات آن کسان باشد که سابقاً «شمیران» را «شمع ایران» می‌نوشتند!

خود واژه «آهن»، در ریشه‌های دیر و دورش، به ریخت āspan بوده و بر واج مرکب sp اشتغال داشته و پسان‌تر در برخی از زبانه‌های ایرانی در ریخته‌هایی چون sunā و sinā و hesin و hāsīn و ... هویدا گردیده است^{۱۹} که احتمال پیوند دو ریخت لغوی «سینه» و «سینی» با آن، روشن‌تر از آن است که خواهان ایضاح باشد.

خوب است این هم ناگفته نماند که:

در اوستا، از کوهی به نام «اوپایری سِن / اوپائیری سِن / upāiri-saena» سخن رفته است که به قول مشهور میان اوستاشناسان، یعنی: بلندتر از شاهین، کوهی که بلندتر از پرواز شاهین است.^{۲۰} یکی از معاصران ما که تتبعاتی نیز در اوستا دارد، مدعی است: نام کنونی کوهستانی که امروزه همگان با نام «زاگرس» می‌شناسیمش، ریشه‌ای یونانی دارد، و این کوه، در اصل، همان است که در اوستا «اوپایری سِن / upāiri-saena» خوانده شده است و معنایش می‌شود: «(کوهی) که فلز بر فراز آن است» و این نام‌گذاری، با کنه‌های مِس یافته شده در این کوهستان در پیوند است.^{۲۱} این تفسیر از نام «اوپایری سِن / upāiri-saena» نیز، خواه صواب و خواه ناصواب، بظاهر به همان ریشه کهن مورد بحث ما راجع است و نظر دارد.

باری، این همه را عرض کردم تا بگویم: اطلاق واژه «سینه» بر آنچه «فلزینه» باشد، هیچ مستبعد و مستغرب نیست.

وانگهی، مَظنونِ خاطرِ مخلص، آنست که:

آن فلزینه صیقلی که مولوی می‌خواسته است تا مخاطبانش سینه خود را چونان آن بشویند و جلا دهند و صیقلی و بی‌زنگار سازند، چیزی چون «آینه» بوده باشد.

در گذشته، «آینه» را غالباً از آهن مَصفول و پرداخت‌کرده یا فلزی دیگر که صیقِل و پرداخت پذیرد، می‌ساخته‌اند^{۲۲}، و یاد این معنی، بارها و بارها در آدب قدما بازتافته است.

نمونه را، فردوسی بزرگ در شاهنامه، در داستان آرمودن اسکندر فیلسوف هند را، بدین معنی اِشارت فرموده و از جمله سروده است:

فِرِسْتاده آن آهِن تیره زَنگ
یِکِ آینه ساخت روشن زَنگ^{۲۳}

و:

سَکَنَدَر نِهَاد آینه زیرِ نَم
هَمی داشت تا شد سیاه و دُرُم^{۲۴}
مولوی خود در غَزَلی گوید:

آهِن خَرَد آینه گر، بَر وی نِهَد زَحْمِ شَرَر،
ما را نَمی خواهد مَگَر، خواهَم شَمَا را بی شَمَا^{۲۵}
خواجَه شیراز حَافِظ نیز، از هَمین جا می فرمود:
روی جانان طَلَبی، آینه را قَابِلِ ساز
زانکه هَرگَز گُل و نَسَرین نَدَمَد ز آهِن و روی^{۲۶}

و پای «آهِن و روی» را که «آینه‌های آن روزگار»^{۲۷} از این جنسها بوده است، به میان می‌آورد.
سُخَن کوتاه می‌کنم:

بَر بُنیادِ آنچه گُذشت، خِیالِ راقِمِ آن است که:

مولوی در آن بَیْتِ «رو سینه را...» می‌فرماید: برو و سینه‌ات را چونان فِلِزِینه‌ها (ترجیحاً: آینه‌ها)ی
صِیقلی، از زَنگارِ کینه‌ها پاک کن و بَر دای.

اگر این برداشت صواب باشد، در واقع آنچه مولوی در سُخَن یادشده با مخاطب در میان می‌نهد،
تقریری است دیگر از جانِ این کلامِ شیخِ أَجَلِ سَعَدی که می‌گفت:

دِلِ آینه صورتِ غَیْبِست، ولیکن

شَرطِست که بَر آینه زَنگار نَباشد^{۲۸}

*

در تَقْوِیْت یا تَضَعِیفِ گمانی که درافکنندیم، باید در طَلَبِ شَوَاهِد و اَماراتِ دیگر بود.
عِجَالَةً هَمین اندازه که - به اصطلاح آخوندی: - «إِبْدَاءِ اِحْتِمَال» کرده باشیم، گمانم که بیجا نبوده
باشد؛ وَ الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

پی‌نوشت

۱. دیوانِ کَبیر: کَلِمَاتِ شَمْسِ تَبْرِیزی، مولانا جلال‌الدین مُحَمَّد بنِ حُسَینِ بَلْخِی رومی معروف به: مولوی، توضیحات او فِهْرِست و کَشْفِ الأَبیات: توفیق هَد سُبْحانی، ج: ۲، تهران: أَنْجَمِ اَثَر و مَفَاخِرِ فَرهنگی، ۱۳۸۹ هـ.ش، ۱ / ۶۷ و ۶۸، غ ۱۲۲، ب ۱۶۰۷ - ۱۶۲۲؛ و: کَلِمَاتِ شَمْسِ یا دیوانِ کَبیر، مولانا جلال‌الدین مُحَمَّد مشهور به مولوی، با تصحیحات و حواشی: بَدیعِ الزَّمَانِ فُرُوزانفر، ج: ۴، تهران: مَوْسَسَۀ اِنْتِشاراتِ اَمیرِ کَبیر، ۱۳۷۸ هـ.ش، ۱۰ / ۵ و ۱۱، غ ۲۱۳۱، ب ۲۲۵۴۷ - ۲۲۵۶۲.

۲. البته بعضی گزیده‌های مشروح دیوان کبیر بر این غزل اِشْتِمَال نَدَا د؛ نمونه را: گزیده غزلیات مولوی، انتخاب و توضیح: دکتر سیروس شمیسا، ج: ۹ / ویرایش سوم، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۹ هـ.ش.
۳. سنج: کَلِّیَاتِ شَمْسِ یا دیوان کبیر، با تصحیحات و حواشی: بدیع الزمان فروزان قر، ۱۳۷۸ هـ.ش، ۷/ ۳۳۶ و ۳۳۷.
۴. نگر: گزیده غزلیات شمس، سروده مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، با مقدمه و شرح لغات و ترکیبات و فهرس، به کوشش: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، ج: ۳، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۶۰ هـ.ش، ص ۴۲۰ و ۴۲۱؛ غزلیات شمس تبریز، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، مقدمه [و] گزینش و تفسیر: محمد رضا شفیعی کدکنی، ج: ۸، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۵ هـ.ش، ۲/ ۱۰۵۸، غ ۷۷۹.
۵. نگر: دیوان کبیر: کَلِّیَاتِ شَمْسِ تبریزی، توضیحات [و] فهرست و کشف‌الآیات: توفیق ه سبحانی، ۱۳۸۹ هـ.ش، ۱/ ۶۷، هامش.
۶. نگر: اِنْسَانِمِ آرزوست (برگزیده و شرح غزلیات مولانا شمس)، گزینش و توضیحات و مقدمه و فهرستها از: بهاء‌الدین خرّمشاهی، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۳ هـ.ش، ص ۶۰۳.
۷. برهان قاطع، محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به «برهان»، به اهتمام: دکتر محمد معین، مقدمه‌ها از: علی اکبر دهخدا - و - ابراهیم پورداود - و - علی اصغر حکمت - و - سعید نفیسی، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ هـ.ش، ۲/ ۱۱۰۳.
۸. لغت فرس، ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی، به تصحیح و اهتمام: عباس اقبال، طهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۱۹ هـ.ش، ص ۵۲۳.
۹. ضبط دیگر: «نیازد».
- به خوانش حدسی زنده‌اد علامه علی اکبر دهخدا: «نیاید».
۱۰. نگر: لغت فرس، به تصحیح و اهتمام: عباس اقبال، ۱۳۱۹ هـ.ش، ص ۵۲۳؛ برهان قاطع، به اهتمام: دکتر محمد معین، ۱۳۷۶ هـ.ش، ۲/ ۱۱۰۳، هامش؛ شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرنهای ۴/۵ هجری قمری، محمود مدبری، ج: ۱، [کرمان؟]: نشر پانوس، ۱۳۷۰ هـ.ش، ص ۱۰۰، ب ۳۲۷.
۱۱. سنج: برهان قاطع، به اهتمام: دکتر محمد معین، ۱۳۷۶ هـ.ش، ۲/ ۱۱۰۳.
۱۲. نگر: برهان قاطع، به اهتمام: دکتر محمد معین، ۱۱۰۳/۲، هامش.
۱۳. نگر: برهان قاطع، به اهتمام: دکتر محمد معین، ۱۲۱۴/۲.
۱۴. نگر: برهان قاطع، به اهتمام: دکتر محمد معین، ۱۱۸۱/۲.
۱۵. سنج: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، محمد حسن دوست، ج: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ هـ.ش، ۳/ ۱۸۱۷.
۱۶. سنج: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، محمد حسن دوست، ۱۸۱۶/۳.
۱۷. زنده‌اد استاد دکتر محمد معین و بعضی دیگر لغویان هم، گویا این قول را مشکوک می‌دانسته‌اند. سنج: برهان قاطع، به اهتمام: دکتر محمد معین، ۱۲۱۴/۲، هامش؛ فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی: دکتر حسن انوری، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱ هـ.ش، ۵/ ۴۳۸۷.

۱۸. سنج: *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، مُحَمَّدِ حَسَنِ دوست، ج: ۲، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ هـ.ش، ۱ / ۱۳۴ - ۱۳۶.

۱۹. سنج: *برهان قاطع*، به‌اهتمام: دکتر مُحَمَّدِ معین، ۷۰ / ۱، هامش؛ و: *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، مُحَمَّدِ حَسَنِ دوست، ۱۸۱۷ / ۳.

۲۰. نگر: *یشتها*، تفسیر و تألیف: ابراهیم پورداود، ج: ۱، بمبئی: *انجمن زرتشتیان ایرانی* - و - *انجمن ایران لیگ*، ۱۳۱۰ هـ.ش، ۲ / ۲۹۷ و ۳۲۶ و ۳۲۷؛ و: *یسنه*، گزارش: ابراهیم پورداود، ج: ۳، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ هـ.ش، ۱ / ۱۷۲ و ۱۷۳؛ و: *فرهنگ واژه‌های اوستائی (بر پایه‌ی فرهنگ کانگا و نگرش به فرهنگ‌های دیگر)*، احسان بهرامی، ویراستار: فریدون جنیدی، ج: ۱، تهران: نشر بلخ (وابسته به: بنیاد نیشابور)، ۱۳۶۹ هـ.ش، ۱ / ۲۸۸.

نیز نگر: *اوستا* (کهن‌ترین سُرودها و متن‌های ایرانی)، گزارش و پژوهش: جلیل دوستخواه، ج: ۱۰، تهران: انتشارات مَروارید، ۱۳۸۵ هـ.ش، ۱ / ۱۴۶ و ۴۸۵؛ و: ۲ / ۹۲۸ و ۹۲۹.

۲۱. نگر: *داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی*، فریدون جنیدی، ج ۱ (از آغاز تا خاموشی دماوند)، ج: ۱، تهران: نشر بلخ (وابسته به: بنیاد نیشابور)، ۱۳۹۲ هـ.ش، ص ۵۶۱ و ۵۶۲.

۲۲. حتی قولی آنست که واژه «آینه / آیین» دگرگون شده «آهن / آهنه / آهینه» است (و این رأی را، یکی از اجلاء ثقات، از قولِ روانشاد استاد مُحَمَّدِ حَسَنِ مَشَایخِ فریدنی - طاب ثراه - نقل می‌فرمود)؛ لیک این، قولی است که با ریشه‌شناسی‌های اهل فن (سنج: *برهان قاطع*، به‌اهتمام: دکتر مُحَمَّدِ معین، ۷۴ / ۱، هامش؛ و: *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، مُحَمَّدِ حَسَنِ دوست، ج: ۲، ۱ / ۱۴۳ - ۱۴۴) در نمی‌سازد.

۲۳. *شاهنامه*، ابوالقاسم فردوسی، به‌کوشش: جلال خالقی مطلق - و - محمود امیدسالار، دفتر ششم، ج: ۱، نیویورک: بنیاد میراث ایران، ۱۳۸۴ هـ.ش، ۶ / ۲۹، ب ۳۶۳.

۲۴. همان، ۲۹/۶، ب ۳۶۵.

۲۵. *کلیات شمس* یا *دیوان کبیر*، با تصحیحات و حواشی: بدیع الزمان فروزانفر، ۱ / ۱۲، ب ۱۴۹.

۲۶. *دیوان حافظ*، خواجه شمس‌الدین مُحَمَّدِ حافظِ اشیرازی، به تصحیح و توضیح: پرویز ناتل خانلری، ج: ۳، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱ / ۹۶۸، غ ۴۷۶، ب ۶.

۲۷. سنج: *شرح شوق* (شرح و تحلیل اشعار حافظ)، دکتر سعید حمیدیان، ج: ۲، تهران: نشر قطره، ۱۳۹۲ هـ.ش، ۴۰۳۱ / ۵.

۲۸. *کلیات سعدی*، به‌اهتمام مُحَمَّدِ عَلِیِ فروغی [با همکاری: حبیب یغمائی]، [اباز چاپ زیر نظر: بهاء‌الدین خرمشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۴۸۴، غ ۲۰۲.